

■ **سرنوشت ۳ شهید نیروهای مسلح جمهوری اسلامی اینگونه رقم خورد که هر سه با ترور از سوی دشمنان بزدل انقلاب به شهادت برسند. ولی‌الله قرنی به دست گروهک منحرف فرقان، صیاد شیرازی به دست منافقین و سردار قاسم سلیمانی با دستور رئیس جمهور تروریست آمریکا، به فیض شهادت نائل آمدند**



بررسی نقش انکار ناپذیر شهید سپهبد صیاد شیرازی در سرکوب گروه‌های تروریستی و تجزیه طلب به بهانه بیست و دومین سالگرد ترور او

مغضوب نفاق

۵۲ نفر از پاسداران انقلاب اصفهان در کردستان قتل عام شده‌اند. شهید صیاد شیرازی که آن زمان جزو نفرات انقلابی ارتش در اصفهان بود، پیشنهاد عزیمت به کردستان را می‌دهد تا مسأله مورد بررسی قرار بگیرد: «پیشنهاد کردم من و برادر رحیم به منطقه کردستان برویم و تحقیق کنیم چرا این جنایت به وجود آمده و باید چکار کرد... با برادر رحیم صفوی، در تهران با شهید چمران ملاقات کردیم. ایشان هم استقبال کردند و گفتند خیلی خوب است که می‌خواهید درباره این مسأله بررسی و تحقیق کنید. ما هم عازم منطقه هستیم. شما هم می‌توانید با هوایمایی که ما می‌رویم، بیایید.»

اولین حضور شهید صیاد در غرب کشور، ۱۷ روز طول کشید؛ ۱۷ روزی که برای تحقیق رفته بودند ۹ عملیات نیز علیه ضدانقلاب انجام دادند و به آموزش نیروها پرداختند. نوبت بعدی اعزام او زمانی بود که برخی شهرها را تسلط خارج شده و جاده‌های مواصلاتی قطع شده بود و به تصرف ضدانقلاب درآمده بود. پادگان‌های سنندج، مریوان، سقز، بانه و سردشت در محاصره بود و برخی سقوط کرده بود. وی طرحی را آماده می‌کند و با سازماندهی ۲۰۰ نفر از پاسداران اصفهان و ۴۰ نفر از افسران نخچه کار خود را از سنندج شروع می‌کنند.

سنندج در آن زمان مرکز تمرکز ضدانقلاب بود و حرکت ضربتی علیه جمهوری اسلامی از سوی تجزیه‌طلبان از سنندج آغاز می‌شد. شهید صیاد با تقسیم‌بندی شهر و ایجاد تمرکز در هر قسمت میان نیروهای ارتش، سپاه، ژاندارمری، شهرپایی و پشمارگم و همچنین ایجاد اشراف اطلاعاتی بر منطقه، حیات ضدانقلاب در سنندج را ناممکن می‌کند و در کمتر از ۳ ماه سنندج و سایر شهرها را آزاد می‌کنند.

بعد از درخشش مدیریت و فرماندهی شهید صیاد در مقابله با ضدانقلاب، با اعطای ۲ درجه موقت، به عنوان فرمانده عملیات غرب کشور منصوب شد اما به موجب سعایت‌هایی که علیه او شد، توسط بنی صدر، از این مسؤولیت عزل شد و ۲ درجه او را نیز گرفتند. با فرار بنی صدر و انتخاب رئیس‌جمهور جدید (شهید محمدعلی رجایی) دوباره فرخوانده شده و با اعطای ۲ درجه، مجدداً مأموریت یافت قراگه عملیاتی شمال غرب را فعال کند و در همین مقطع موفق شد ۳ شهر اشنویه و بوکان را هم آزاد کند.

■ **تا رومار منافقین در چهارپار**
صیادشیرازی ۷ مهر ۱۳۶۰ از سوی امام خمینی (ره) به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد و ۵ سال در این سمت به خدمت پرداخت که برخی نقاط درخشان کارنامه‌اش در این مدت، فرماندهی در عملیات‌های طریق‌القدس فتح‌المبین، بیت‌المقدس و ده‌ها نبرد دیگر بود.

بعد از استعفا از فرماندهی نیروی زمینی در سال ۶۵، بنا به امر امام راحل، به نمایندگی ایشان در شورای عالی دفاع منصوب شد و تا پایان دفاع‌مقدس در این مسؤولیت ماند. اما آنچه بار دیگر صیاد شیرازی را به سمت غرب کشور کشاند، باز هم مقابله با ضدانقلاب بود که مانند روزهای ابتدایی انقلاب به غارت شهرها و کشتار مردم می‌پرداختند.

سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بعد از شورش مسلحانه ۳۰ خرداد ۶۰ و رویارویی نظامی با جمهوری اسلامی، و بعد اقدام به ترور شخصیت‌های سیاسی و انقلابی و مردم کوچ و بازار می‌کردند یا در کشورهای اروپایی به فعالیت سیاسی علیه نظام می‌پرداختند تا اینکه پس از مذاکرات مقدماتی بین رجوی و طارق عزیز (وزیر خارجه صدام) در پاریس، ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ رجوی وارد بغداد شد و طی فراخوانی نیروهای باقیمانده را به عراق فرخواند. منافقین با تشکیل ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش به عنوان پیادمنظم صدام، برای عملیات در داخل خاک ایران استفاده می‌شدند. نخستین عملیات، عملیات «فتاب» بود که ۸ فروردین‌ماه سال ۱۳۶۷ با پشتیبانی نیروهای عراقی و با هدف تصرف فکه انجام شد. عملیات دوم، «چلچراغ» نام داشت که ۲۸ خرداد ۶۷ با هدف تصرف مهران انجام شد. این عملیات این توهم را برای رجوی پدید آورد که می‌تواند با ارتش خودساخته‌اش به سمت مرزهای ایران حرکت کند. از سویی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در روزهای پایانی جنگ، ارتش عراق با استفاده از ظرفیت منافقین تلاش کرد ضربه‌ای در مرزهای غربی به نیروهای ایرانی وارد کند؛ هر چند صدام نیز که ۸ سال جنگ را با ایران پشت سر گذاشته بود، بعید بود حساب ویژه‌ای روی ارتشی باز کند که اکثریت آن را زنان تشکیل می‌دادند.

منافقین برای عملیات «فروغ جاویدان» همه نیروهای خود را از خارج کشور و اروپا فراخواندند. مسعود رجوی در سخنرانی پیش از شروع عملیات اعلام کرد قرار است ۴۸ ساعته تهران را تصرف

علی سافلی: ۲۱ فروردین ۱۳۷۸ خبری ناگوار تترتیر یک اخبار ایران شد. سرلشکر علی صیادشیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح در حالی که سوار بر خودروی شخصی مقابل منزل مسکونی‌اش منتظر فرزندش بود، به دست ابادی گروهک تروریست منافقین به شهادت رسید.

سرنوشت ۳ شهید نیروهای مسلح جمهوری اسلامی اینگونه رقم خورد که هر سه با ترور از سوی دشمنان بزدل انقلاب به شهادت برسند. ولی‌الله قرنی به دست گروهک منحرف فرقان، صیاد شیرازی به دست منافقین و سردار قاسم سلیمانی با دستور رئیس جمهور تروریست آمریکا، به فیض شهادت نائل آمدند.

اگرچه بسیاری علت ترور صیاد شیرازی از سوی منافقین را کینه از وی در مقابله با آنها در عملیات مرصاد می‌دانند که درست نیز هست اما آن شهید بزرگ علاوه بر اینکه در مقابله با دشمن یعنی در ۸ سال دفاع مقدس رشادت‌های فراوانی داشت، در مقابله با دشمنان داخلی و گروهک‌های تروریستی نیز در پیش از آغاز جنگ کارنامه موثقی از خود بر جا گذاشته بود که مسلماً در قرار گرفتن ایشان در لیست ترور از سوی دشمنان ایران بی‌تأثیر نبود، چنانکه دلایل واهی منافقین در اطلاعات‌های نظامی خود در توجیه ترور سپهبد صیادشیرازی حول ۳ محور است:

۱- نقش شهید صیادشیرازی در دفاع از تمامیت ارضی ایران
۲- نقش شهید در مهار و کنترل غائله کردستان در سال‌های ابتدایی انقلاب
۳- نقش شهید در درهم کوبیدن نقشه منافقین برای تصرف کشور در عملیات «فروغ جاویدان»
آگاهی از زندگی این فرمانده شجاع ارتش نیازمند رجوع به کتاب‌ها و مقالات متعدد است، لذا در این یادداشت به بررسی ۲ برهه از حیات ضدتروریستی شهید سپهبد صیادشیرازی می‌پردازیم؛ یکی در مقطع مقابله با تجزیه‌طلبان در کردستان و دیگری مقطع مقابله با جنایت منافقین در سال ۶۷.

■ **انقلابی در قلب ارتش**
شهید سپهبد علی صیادشیرازی متولد ۱۳۲۳ در شهرستان سقز، اصلش به عشایر قشقایی بازمی‌گشت. او پس از اخذ دیپلم، سال ۱۳۴۳ در کتکور دانشکده افسری شرکت کرد و پس از پذیرش در سال ۴۶، در رشته توپخانه دانش آموخته شد. او در سال ۱۳۵۰ برای گذراندن دوره آموزش زبان انگلیسی به تهران منتقل شد و پس از پایان کلاس به موجب تسلط بالایی که به دست آورده بود، استاد زبان انگلیسی در ارتش شد. در سال ۱۳۵۲ برای تکمیل تخصص‌های توپخانه به آمریکا اعزام شد و بعد از گذراندن تخصص‌های جدید به ایران بازگشت و برای استفاده از دانش نظامی‌اش یک سال بعد به اصفهان (مرکز توپخانه) منتقل شد.

وی پیش از پیروزی انقلاب با اینکه از پایتخت دور بود اما با شبکه مخفی ارتش که به تشکیلات «بی‌نام» معروف بود آشنا شد. خود این آشنایی را چنین توصیف می‌کند: «آن زمان با نیروهای انقلابی در اصفهان و در تهران مانند شهید کلاهپور و شهید آقرب‌پرست ارتباط داشتم. اینها هم‌زمان ارتشی من بودند و خود نیز با تعدادی دیگر مانند شهید حسن آیت در ارتباط بودند و به این وسیله، ارتباطشان با بیت حضرت امام در فرانسه برقرار می‌شد.» علاوه بر این پیوند انقلابی، شهید صیاد در بیرون ارتش نیز با بیت آیت‌الله خلمی از روحانیون معروف اصفهان ارتباط داشت.

او روزهای منتهی به پیروزی انقلاب را به دلیل اعتراض به ضرب و شتم جوانان ارتشی که شعارهای انقلابی سر داده بودند، بازداشت و بعد از آزادی با استفاده از جایگاه خود مانع از بی‌نظمی ارتش و در اختیار گرفتن پادگان‌ها توسط گروهک‌ها می‌شود.

■ **مأموریت غرب**
«غرب کشور» با پیروزی انقلاب عرصه تاخت‌وتاز گروهک‌ها شده بود و اولین مأموریت و خدمت صیاد جوان و انقلابی در غرب رقم می‌خورد.
او اتفاقات آن روزهای کردستان را اینگونه توصیف می‌کند: «کردستان و آذربایجان غربی مسائلی داشته است که از قبل به وجود آمد. کار قاسم‌لو و عزالدین حسینی «هر دو از سران گروهک‌های کومله و دموکرات کردستان بودند» اول جنبه تظاهرات و صحبت‌داشت و بدون اسلحه بود. حتی قاسم‌لو نماینده دوره اول مجلس شد. واقعه سقوط پادگان مهیاد و غارت نیپ مهیاد جزو اولین کارهای ضدانقلاب بود. اوضاع لحظه به لحظه بدتر می‌شد. این بود که از مناطق مختلف بویژه اصفهان که یک منطقه انقلابی بود، تعدادی به کردستان عزیمت کردند. خبر دادند

شنبه ۲۱ فروردین ۱۴۰۰
وطن امروز | شماره ۳۱۸۰



وطن

گفت‌وگوی «وطن امروز» با مهدی صیادشیرازی، فرزند شهید صیادشیرازی درباره سیره رفتاری شهید در تعامل با خانواده

نهی خواست تگ بعدی تربیت شویم

سیده فاطمه کبابی: «او انسان صادق و ذاکر و خاشع و باخلاصی بود که برای خدا کار می‌کرد و در دوران جنگ و بعد از جنگ، وظیفه خود را انجام داد». رهبر معظم انقلاب همین کلام کوتاه رهبر انقلاب درباره شهید سپهبد علی صیادشیرازی و توصیف او کافی است تا جایگاه این مرد بزرگ دهه‌ها پاسداری از کشور و خودسازی مشخص شود. صیادشیرازی یکی از فرماندهان دوران دفاع مقدس و یکی از ۳ شهید ایرانی است که تلاش‌ها و خدمات او در حفظ تمامیت ارضی کشور به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش و در وحدت بین ارتش و سپاه از یاد و خاطره مردم این سرزمین محو نخواهد شد. ۲۱ فروردین سال ۱۳۷۸ سالروز ترور ناجوانمردانه این فرمانده دلیر در مقابل منزلش و در برابر دیدگان فرزندان در تهران است؛ اتفاقی که هنوز هم پس از گذشت بیش از ۲ دهه از تلخی آن کم نشده و یادآور چهره پلید منافقان در به شهادت رساندن مردان بزرگ ایران اسلامی است. به مناسبت شهادت این امیر دلاور سراغ مهدی صیادشیرازی، فرزند ایشان رفتیم تا در گپ‌وگفت مختصری، نگاهی اجمالی داشته باشیم به سبک زندگی شهید در تعامل با خانواده. مهدی صیادشیرازی متولد سال ۱۳۶۰ در تهران و فارغ‌التحصیل دکتری رشته روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبایی است.

جناب صیادشیرازی! ممنون می‌شوم کمی برای ما از سیره رفتاری شهید صیادشیرازی در تعامل با خانواده بگویید. تاکنون درباره شهید صیادشیرازی صحبت‌های گوناگونی شده اما شاید بتوان گفت درباره این موضوع به قدر کافی صحبت نشده است.

بله، حتماً نکته مهمی که در رفتار پدر نسبت به خانواده وجود داشت این بود که به رغم وقت کمی که داشت، حتماً از همان زمان کم برای بهترین تعامل با خانواده استفاده می‌کرد. اینطور نبود که به بهانه وظایف سنگینی که دارد، خللی در رسیدگی به خانواده و ادای حقوق خانواده از جانب ایشان پیش بیاید. ما واقعا پدر را کم می‌دیدیم؛ چون در زمان کودکی ما که پدر در جبهه مشغول خدمت بود، بعدها هم که وظایف سنگینی در ارتش بر عهده داشت، با این حال سعی داشت به همان میزان وسیع زمانی که معمولاً خیلی کم بود، بهترین وقت را بگذراند. کیفیت همین زمان‌های کوتاه را خیلی بالا می‌برد. اگر ساعاتی در فضای خانواده بود، سعی می‌کرد به نحو احسن استفاده کند، بسیار خوش‌اخلاق و شوخ‌طبع و اهل شوخی بود. معمولاً نظامی‌ها افراد خشک و جدی هستند اما ایشان جایی که محیط کاری بود جدی بود اما در فضای صمیمی بین فرزندان و خانواده خوش‌برخورد و صمیمی رفتار می‌کرد. سعی داشت با فرزندان صمیمی باشد و ارتباط خوبی با ما داشته باشد. تا زمانی که شهید شد و ۱۷ سال داشتم، بین ایشان و تمام اعضای خانواده یک رابطه گرم و صمیمی برقرار بود.

■ **شهید صیادشیرازی در رابطه با تربیت فرزندان، چه اصول و باورهایی داشتند؟**
پدر یک نگاه جامعی به تربیت فرزند داشت. اینطور نبود بخواهد ما را تک‌بعدی تربیت کند. به بسیاری از اموری که ما برای یک زندگی سعادت‌مند در همین دنیا نیاز داشتیم، توجه و سعی می‌کرد ما را طوری تربیت و هدایت کند که از پس مسؤولیت‌های اجتماعی و خانوادگی خود برآییم. مثلاً حساس بود که ما حتماً مدرسه‌ای برویم که در نظر تربیتی و علمی مدرسه خوبی باشد، سعی می‌کرد در پیشرفت علمی ما موثر باشد، در درس ریاضی و زبان انگلیسی خودش به برنامه‌ریزی و پر کاری در نظرش حائز اهمیت بود و اینکه بتوانیم برنامه‌ریزی داشته باشیم. به ورزش اهمیت می‌داد و اهل ورزش بود. هفت‌سای یک مرتبه سالن می‌رفتیم و ورزش می‌کردیم. به تفریح سالم اهمیت می‌داد، زمان‌هایی در عید و تابستان وقت می‌گذشت تا از فضای درسی و کاری فارغ شویم و به مراکز تفریحی برویم. بسیاری از شهرهای ایران را با ایشان سفر کردیم.

در کنار این دغدغه، به مسائل معنوی و دینی ما نیز توجه ویژه‌ای داشت. برای این امور برنامه‌ریزی می‌کرد و سعی داشت ما را طوری تربیت کند تا مسؤولیت‌های دینی خود را نیز به بهترین شکل ممکن ادا کنیم. مسائل اخلاقی، معنویت و عبادت خیلی برایش مهم بود. از همان کودکی ما را به مجالس مذهبی، روضه و دیدار با علمای اخلاق می‌برد. روی این نکته که مطیع اوامر رهبر بزرگوار انقلاب باشیم و

پدر یک نگاه جامعی به تربیت فرزند داشت. اینطور نبود بخواهد ما را تک‌بعدی تربیت کند. به بسیاری از اموری که ما برای یک زندگی سعادت‌مند در همین دنیا نیاز داشتیم، توجه و سعی می‌کرد ما را طوری تربیت و هدایت کند که از پس مسؤولیت‌های اجتماعی و خانوادگی خود برآییم. مثلاً حساس بود که ما حتماً مدرسه‌ای برویم که در نظر تربیتی و علمی مدرسه خوبی باشد، سعی می‌کرد در پیشرفت علمی ما موثر باشد، در درس ریاضی و زبان انگلیسی خودش به برنامه‌ریزی و پر کاری در نظرش حائز اهمیت بود و اینکه بتوانیم برنامه‌ریزی داشته باشیم. به ورزش اهمیت می‌داد و اهل ورزش بود. هفت‌سای یک مرتبه سالن می‌رفتیم و ورزش می‌کردیم. به تفریح سالم اهمیت می‌داد، زمان‌هایی در عید و تابستان وقت می‌گذشت تا از فضای درسی و کاری فارغ شویم و به مراکز تفریحی برویم. بسیاری از شهرهای ایران را با ایشان سفر کردیم.

در این زمان شهید سپهبد صیادشیرازی با استفاده از توان هوابازی، به ستون زرهی منافقین یورش برد و در تنگه چهارپار توانست آنها را متوقف کرده و بسیاری از نیروهای آن سازمان تروریست با حمله هوایی به هلاکت رسیدند. همچنین تعداد زیادی از آنها در بازگشت به سمت مرز، از سوی مردم دستگیر شده یا در درگیری با نیروهای محلی کشته شدند.

شهید صیادشیرازی درباره این عملیات چنین می‌گوید: «شبانه خودم را با یک فرزند هوابمایی فالگون به کرمانشاه رساندم و صحنه پیشروی دشمن را از نزدیک مشاهده کردم و متوجه اوضاع شدم. چنان جو پریشانی و اضطراب در مردم ایجاد شده بود که سراسیمه از خانه بیرون آمده بودند. از طرفی جاده کرمانشاه به بیستون از خودروهایی که در انتظار جابه‌جایی بودند، مملو بود و ترافیک سنگینی ایجاد شده بود. بر این اساس با یک فرزند هلی کوپتر از فرودگاه به سمت یکی از قراگه‌های تاکتیکی سپاه پاسداران مستقر در طاق‌پستان حرکت کردیم. نیمه‌شب چهارم مردادماه بود و تا ساعت یک‌ونیم نتوانستیم ماهیت دشمن را به دست آوریم که چه کسی است که همین طور در حال پیشروی است. ساعت ۵ به پایگاه رفتم. همه را آماده و مهیا برای توجیه دیدم. پس از توجیه خلبانان تأکید کردم وضعیت خیلی اضطراری است. چاره‌ای نداریم هلی کوپترهای کبری باید آماده باشند. یک تیم آتش آماده شد. ابتدا خودم با یک هلی کوپتر ۲۱۴ برای شناسایی دقیق و هماهنگی که سمت مواضع حرکت کردم و به این ترتیب نخستین عملیات را علیه نیروهای مهاجم و مناقق آغاز کردیم. صبح روز پنجم مرداد عملیات مرصاد با رمز «بیا علی» آغاز شد. در تنگه چهارپار چنان جهنمی برای یاران صدام برپا شد که زمانی برای پشیمانی نمانده بود. جاده بزودی انباشته از ادوات سوخته شد. هم‌زمان با عملیات هوابازی، علاوه بر گروه‌های مردمی، تعدادی از لشکرهای سپاه نیز که از جنوب به غرب آمده بودند، وارد عملیات شدند. راه از هر سو به روی بازماندگان کاروان بسته شده بود و آنان به سختی می‌توانستند به عقب بازگردند. بعضی از آنها به روستاها پناه برده بودند و بعضی‌هاشان با خوردن قرص سیلور همراه خود، به زندگی‌شان خاتمه داده بودند. عملیات که تمام شد در جاده کرمانشاه-اسلام‌آباد هزاران کشته از آنان به جا مانده بود. اجساد پسران و دخترانی که با ملت خود بسیار ناجوانمردانه رفتار کرده بودند؛ کسانی که روز تنهایی میهن به یاری از دوی خصم شتافته بودند. حالا من از این عملیات نتیجه می‌گیرم که چقدر خداوند متعال ما را و روزندگان اسلام و انقلاب را دوست دارد که در هر زمان طوری مقدر می‌کند که بسیاری از مشکلات ما باید با حالت سرفرازانه حل شود.»

